

بسمه تعالی

### متن فارسی رساله حقوق امام سجاد(ع)

تارنمای مرکز اسلامی امام علی (ع) - استکهلم

مترجم: حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای

#### رساله آن حضرت که برساله حقوق معروف است:

بدان خدایت رحمت کند که خدا را بر تو حقوقی است که تو را در هر جنبش و آرامش و هر جا باشی فرا گرفته‌اند، و در هر اندامی بچرخانی و هر ابزاری بگردانی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند بزرگترین حقوقی که خدا بر تو واجب کرده حق او است تبارک و تعالی که آن پایه همه حقوق است و همه از آن بازگرفته شوند، آنگاه واجب نموده برای تو بر عهده تو از سر تا قدمت با اعضای مختلف حقوقی را برای دیده‌ات بر تو حقی است و برای گوشت بر تو حقی است زیانت بتو حق دارد و دستت بتو حق دارد پایت بتو حق دارد و شکمت بتو حق دارد و فرجت بتو حق دارد، این هفت عضو تو است که با آنها کار کنی.

سپس خدا عز و جل حقی هم برای هر کار تو بر تو قرار داده، نمازت بر تو حقی دارد و روزها بر تو حقی دارد و زکاتت بر تو حقی دارد و قربانیت بر تو حقی دارد و کارهایت بر تو حقی دارند.

سپس دایره حق از تو بدیگران رسد که بر تو حق واجب دارند، و واجب‌ترین همه این حقوق بر تو حق پیشوایان تو است و سپس حقوق رعینت و سپس حقوق خویشان. اینها حقوقی است و حقوقی هم از آنها منشعب گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است واجب‌ترشان حق سلطانست که تدبیر کار تو بدست اوست سپس حق آموزگار و سپس حق آقائی که مالک تو است، هر تدبیرکننده و سرپرستی پیشوا است حقوق زیر دست هم بر سه گونه است حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و دانشجوی تو زیرا نادان زیر دست و رعیت دانا است، و حق زیر دستی که صاحب اختیار او هستی مانند زوجه و مملوک و حقوق خویشان فراوانست و پیوسته باندازه پیوست رحم در خویشی، واجب‌تر همه بر تو حق مادر تو است و سپس حق پدر تو و سپس حق فرزندان، سپس حق برادرت، سپس بترتیب هر خویشی که نزدیکتر است، سپس حق آزادکننده و ولینعت تو، سپس حق آذشده‌ات که ولینعت اوئی، سپس حق هر که بتو احسان کرده، سپس حق اذان گوی نمازت، سپس حق پیشنمازت، سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه‌ات، سپس حق شریکت سپس حق مالت، سپس حق بدهکارت، سپس حق بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، سپس حق کسی که باو ادعا داری، سپس حق مشورت کن با تو، سپس حق آنکه با او مشورت کنی

سپس حق اندرزجویت، سپس حق بزرگتر از تو، سپس حق خردسال‌تر از تو، سپس حق سائل از تو، سپس حق کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی که بتو بدی کرده بگفته یا کرده یا بشادی کردن بر علیه تو بگفتار یا کردار بتعمد یا غیر تعمد، سپس حق همه همکیشان، سپس حق کفار ذمی، سپس حقوقی که در تغییر احوال و باسباب پدید آیند، خوشا بر کسی که خدایش یاری دهد تا هر حقی بر او واجب کرده اداء کند و او را توفیق دهد و نگهدارد.

۱- اما **حق بزرگتر خدا** اینست که او را بپرستی و چیزی را شریکش ندانی، و چون از روی اخلاص این کار را کردی خدا در عهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و آنچه از آن بخواهی برایت نگهدارد.

۲- **حق خودت بر تو** اینست که کاملاً او را در طاعت خدا بگماری، بزبانست حقش را بپردازی و بگوشت حقش را بپردازی و بچشمت حقش را بپردازی و بدست خود حقش را بپردازی و بیپایت حقش را بپردازی و حق شکمت را بپردازی و حق فرجت را بپردازی، و از خدا در این کار یاری جوئی.

۳- **حق زبانت** اینست که آن را از دشنام ارجمندتر بدانی و بسخن خوب عادتت بدهی و مؤدبش داری و آن را در کام داری مگر در محل حاجت و برای سود دین و دنیا و آن را از پر گوئی و یاوه سرانی کم فائده که ایمنی از زیانش نیست و در آمدش کم است معاف داری، زبان گواه خرد و دلیل بر آن شمرده شود و آراستگی مرد بزبور عقل خوش‌زبانی او است، و هیچ جنبش و توانائی نیست جز باو.

۴- **حق گوش** پاک داشتن او است از اینکه راه دلت باشد مگر برای خبر خوبی که در دلت خیر پدید کند یا خلق کریمت نصیب کند زیرا گوش دروازه دل است هر نوع معنی خوب یا بدی را بآن میرساند. و لا قوه الا بالله العظیم.

۵- و اما **حق چشمت** اینست که از هر چه روا نیست آن را بپوشانی و مبتذالش نسازی مگر برای محل عبرت آوری که از آن بینا شوی یا دانشی بدست آوری زیرا دیده وسیله عبرتست.

۶- و اما **حق دو پایت** اینست که با آنها بجائی که روا نیست نروی و آنها را براهی که باعث سبکی راهرو است نکشانی زیرا آنها تو را حمل میکنند و تو را براه دین میبرند و پیش میاندازند و لا قوه الا بالله.

۷- و اما **حق دست تو** اینست که آن را بناروا دراز نکنی تا بدست اندازی بدان گرفتار عقوبت آخرت شوی و گرفتار سرزنش مردم در دنیا و آن را از کاری که بتو واجب کرده نبندی ولی آن را احترام کنی باینکه از محرمانت بسیارش ببندی و بسیاری از آنچه هم که بر او واجب نیست بکار اندازی و چون دست تو در این دنیا از حرام باز ایستاد و خود را شریف داشت یا با عقل و شرافت بکار رفت در آخرت ثواب خوب دارد.

۸- و اما **حق شکمت** اینست که آن را ظرف کم و یا بیش از حرام نکنی و از حلال هم باندازه‌اش بدهی و از حد تقویت بحد شکمخوارگی و بیمرودی نرسانی، و هر گاه گرفتار گرسنگی و تشنگی شد او را ضبط کنی زیرا سیری بی‌اندازه شکم را بیاشوبد و کسالت آورد که مایه باز ماندن و دور شدن از هر کار نیک و ارجمند است، و نوشابه‌ای که صاحبش را مست سازد مایه سبکسری و نادانی کردن و بیمرودی است.

۹- و اما **حق فرجت** نگهداری آنست از آنچه حلال نیست برایت و کمک گرفتن بر آنست بچشم پوشی از نامحرم زیرا که آن بهتر یاور است، و نیز با بسیار یاد مرگ کردن و خود را تهدید نمودن از خوف خدا، و از خدا است عصمت و تأیید و جنبش و توانی نیست جز باو.

## سپس حقوق افعال

۱۰ - و اما **حق نماز** اینست که بدانی نماز ورود بدرگاه خدا است و تو در نماز برابر خدا میایستی و چون بدین عقیده‌مند باشی شایسته است که چون بنده ذلیل در نماز بایستی که راغب و راهب و خائف و امیدوار و گدا و زاری کن است و آنچه که برابریش ایستاده بوسیله آرامی و سربزیری و خشوع اعضاء و فروتنی تعظیم میکند و از دل بخوبی با او راز میگوید و میخواهد که گردن او را از زیر بار خطاها که تو را فرا گرفتند و گناهانی که بپر تگاه نابودیت کشاند آزاد کند، و لا قوه الا بالله.

۱۱ - و اما **حق روزه** آنست که بدانی روزه پرده‌ایست که خدا بر زبان و گوش و چشم و فرج و شکمت افکند تا تو را از آتش دوزخ حفظ کند و همچنین در حدیث آمده که «روزه سپریست از دوزخ» و اگر اعضایت در پس پرده آن آرامند امیدواری که محفوظ شوی و اگر بگذاری در پرده خود پریشانی کنند و اطراف آن را بکنار زنی و بدان جا که نباید سرکشی نگاه شهوت خیز و پیروی خارج از حد خودداری داشته باشی در امان نیستی که پرده دریده شود و از آن بدر شوی. و لا قوه الا بالله.

۱۲ - و اما **حق صدقه** اینست که بدانی این صدقه پس انداز تو است نزد پروردگارت و امانت بی‌نیاز از گواه تو است و چون بدین عقیده‌مند شوی بدان چه در نهانی بسیاری بیشتر اعتماد داری تا آنچه آشکار باشد و تو را سزد که بخدا نهانی بسیاری هر چه را خواهی عیان کنی و این راز میان تو و او باشد در هر حال و در آنچه باو سپاری از گواهی گوشها و دیده‌ها بر علیه او پشتیبانی نخواهی بحساب اینکه باینها بیشتر اعتماد داری نه بحساب اینکه در پرداخت سپرده بخدا اعتماد نداری، سپس بصدقه خود بر احدی منت منه زیرا که آن برای تو است و اگر بدان منت نهی در امان نیستی که بروز همان کسی گرفتار شوی که بدو منت نهادی زیرا این خود دلیل است که تو آن را برای خود نخواستی و اگر برای خود میخواستی بر احدی بدان منت نمینهادی. و لا قوه الا بالله.

۱۳ - و **حق حج** (فقط در برخی نسخ رساله آمده است) این است که بدانی آن به رسولی رفتن نزد پروردگار تو است. و گریختن از گناهان تو به سوی اوست. توبه توبا آن پذیرفته است و واجبی که خدا بر عهده تو نهاده با آن انجام محقق می‌شود.

۱۴ - **حق قربانی** اینست که با قصد خالص برای پروردگارت باشد و تنها بمنظور رحمت او و قبول او باشد و برای جلب نظر مردم نباشد، و اگر چنین باشی خود فروش و ظاهر ساز نیستی و همانا قصد خدا را داری، و بدان که با آنچه میسور است باید خدا را خواست نه بدان چه دشوار است چنانچه خدا هم بخلق خود تکلیف آسان کرده و تکلیف دشوار نکرده، و همچنین فروتنی برای تو اولی است از خودنمائی و خان منشی زیرا خانها هستند که خود فروشی و پر خرجی میکنند و اما فروتنی و درویش مآبی نه کلفت دارد و نه خرج زیرا موافق سرشت آفرینشند و در طبیعت مخلوقند. و لا قوه الا بالله.

## سپس حقوق پیشوایان

۱۵ - و اما **حق پیشوای حکومت بر تو** اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شدی و او هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتو داده و باید خیرخواه او باشی و با او در نیفتی زیرا که بر تو نفوذ دارد و سبب هلاک خود و او گردی و خوار شوی و برای او فروتنی و نرمش کن تا آنجا که رضایت او را باندازه‌ای که زیانش بتو نرسد بدست آری و زیان بدین تو نرسد و در این باره از خدا یاری جوئی و با او مبارزه و عناد نکنی زیرا اگر چنین کردی او را و خود را ناسپاسی کردی

و خود را بیدی کشاندی و او را هم از جهت خود بهلاکت رساندی و تو سزاواری که کمک او شمرده شوی بر ضرر خود و شریک او باشی در هر چه با تو کند، و لا قوه الا بالله.

۱۶ - و اما **حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او** و احترام مجلس او است که خوب باو گوش کنی و بدو رو کنی و باو یاری دهی برای خودت تا آنچه را نیاز داری بتو بیاموزد باینکه عقل خود را خاص او سازی و فهم و هوش را باو پردازای و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را باو اندازی بسبب ترک لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن از شهوات. و بدان که این که در هر چه بتو آموزد باید رسول او باشی و آن را بنادانان برسانی و بر تو لازم است که این رسالت را بخوبی از طرف او ادا کنی و در ادایش خیانت نورزی و خوب بان پردازای که عهده‌دار هستی، و لا حول و لا قوه الا بالله.

۱۷ - و اما **حق مالک تو** بمانند حق همان پیشوای حکومت تو است جز اینکه مالک اختیار بیشتری نسبت بتو دارد و طاعت آقای مالک در هر کم و بیش بر تو لازمست مگر اینکه بخواهد تو را از حق واجب خدا بیرون برد و میان تو و حق خدا و حقوق خلق حایل شود، و چون حق خدا را ادا کنی نوبت حق مالک می‌شود و باید بدان مشغول باشی، و لا قوه الا بالله.

### سپس حقوق رعیت

۱۸ - و اما **حقوق رعیت تو** در حکومت بر آنها اینست که بدانی همانا تو با نیروی فزون خود آنها را زیر رعیت گرفتی و همانا ناتوانی و زبونیشان آنها را رعیت تو کرده پس چه سزاوار است کسی که ضعف و ذلت او ترا بینیاز ساخته از او که او را رعیت و زیر دست تو ساخته و حکم تو را بر او نافذ کرده تا بعزت و نیروی خود در برابر تو نتواند ایستاد و بر آنچه‌اش از تو بزرگ و ناگوار آید جز [بخدا] بترحم و حمایت و صبر و انتظار یاری نجوید. و چه اندازه برای تو سزاوار است که چون بفهمی چه چیز خدا بتو داده از فزونی این عزت و نیروئی که بوسیله آن غلبه کردی بر دیگران که برای خدا شکر کنی و هر که شکر نعمت خدا کند باو نعمت بیشتری عطا کند و لا قوه الا بالله.

۱۹ - و اما **حق زیر دست علمی و شاگردت** اینست که بدانی خدا بوسیله علمی که بتو داده و خزانه حکمتی که بتو سپرده تو را سرپرست شاگردانت ساخته و اگر در این سرپرستی که خدایت داده خوب کار کنی و بجای یک خزانه دار مهربان و خیرخواه مولا باشی نسبت ببنده‌هایش که صابر و خدا خواه است وقتی نیازمندی ببند از اموالی که بدست او است باو بدهد، سرپرست درستی باشی و خادم با ایمانی هستی و گر نه بخدا خائن و بخلقش ظالمی و متعرض سلب او (این نعمت را از تو) و عزتش شده‌ای.

۲۰ - و اما **حق زیر دست زناشویی تو** که همسر تو است اینست که بدانی خدا او را آرامش جان و راحت باش توان و انیس و نگهدار تو ساخته و نیز هر کدام از شما زن و شوهر باید بنعمت وجود همسرش حمد کند و بداند که این نعمت خدا است که باو داده، و لازمست که با نعمت خدا خوش رفتاری کند و آن را گرامی دارد و با او بسازد، و گر چه حق تو بر زنت سخت‌تر و طاعت تو بر او لازم‌تر است نسبت بهر خواه و نخواه تو تا آنجا که گناه نباشد ولی آن زن هم حق دلنوازی و انس و حفظ مقام آسایش در دامن او را دارد برای کامیابی و لذت‌جویی که باید انجام شود و این خود حق بزرگی است. و لا قوه الا بالله.

## و اما حق خویشاوندی

۲۱- و اما حق مادرت اینست که بدانی او را در درون خود برداشته که احدی احدی را در آنجا راه ندهد، و از میوه دلش بتو خورانیده که احدی از آن بدیگری نخوراند، و او است که تو را با گوشش و چشمش و دستش و پایش و مویش و سرپایش و همه اعضایش نگهداری کرده و بدین فداکاری خرم و شادو مواظب بوده و هر ناگواری و دردی را و گرانی و غمی را تحمل کرده تا دست قدرت او را از تو دفع نموده و تو را از او بر آورده تو را بروی زمین آورده و باز هم خوش بوده است که تو سیر باشی و او گرسنه و تو جامه پوشی و او برهنه باشد، تو را سیراب کند و خود تشنه بماند، تو را در سایه بدارد و خود زیر آفتاب باشد و با سختی کشیدن تو را بنعمت اندر سازد و با بیخوابی خود تو را بخواب کند، شکمش ظرف وجود تو بوده و دامنش آسایشگاه تو و پستانش مشک آب تو و جاننش فدای تو و بخاطر تو و بحساب تو گرم و سرد روزگار را چشیده باین اندازه قدرش بدانی و این را نتوانی جز بیاری توفیق خدا.

۲۲- و اما حق پدرت را باید بدانی که او بن تو است و تو شاخه او هستی و بدانی که اگر او نبود تو نبود، پس هر زمانی در خود چیزی دیدی که خوست آمد بدان که از پدرت داری و خدا را سپاس گزار و بهمان اندازه شکر کن، و لا قوه الا بالله.

۲۳- و اما حق فرزندان بدان که او از تو است و در این دنیا بتو وابسته است خوب باشد یا بد و تو مسئولی از سرپرستی او با پرورش خوب و رهنمائی او پروردگارش و کمک او بطاعت وی در باره خودت و در باره خودش و بر عمل او ثواب بری و در صورت تقصیر کیفی پس در باره او کاری کن که در دنیا حسن اثر داشته باشد و خود را بآن آراسته کنی و در نزد پروردگارش نسبت باو معذور باشی بسبب سرپرستی خوبی که از او کردی و نتیجه الهی که از او گرفتی، و لا قوه الا بالله.

۲۴- و اما حق برادرت بدان که او دست تو است که با آن کار میکنی و پشت تو است که باو پناه میبری و عزت تو است که باو اعتماد داری و نیروی تو است که با آن یورش بری، مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا بدانی و نیز وسیله ظلم بحق خدا، و او را در باره خودش یار باش و در برابر دشمنش کمک کار، و میان او و شیاطینش حائل شو و حق اندرز او را بجای آور و باو رو کن برای رضای خدا اگر منقاد پروردگارش شد و بخوبی از او پذیرا گردید و گر نه خدا نزد تو مقدم باشد و از اویش گرامیتر بدار.

۲۵- و اما حق آقائی که تو را آزاد کرده اینست که بدانی مالش را در راهت خرج کرده و تو را از خواری بندگی و وحشت آن بعزت آزادی و آرامش آن رسانده و از اسیری ملکیت آزادت کرده و حلقه های بندگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده و از زندان قهرت بدر آورده و جلو سختی تو را بسته و زبان عدالت را بر تو گشوده و همه دنیا را برایت مباح کرده و تو را مالک خود نموده و از اسارت رها کرده و برای عبادت پروردگار فراغت بخشیده و متحمل کسر مال خود شده، پس بدان که او پس از خویشاوندت از همه مردم بتو نزدیکتر است در زندگی و مرگت و سزاوارترین مردم است بیاری و کمک و همکاری تو در راه خدا، پس تا او را نیاز نیست خود را بر او مقدم مدار.

۲۶- و اما حق آزاد کرده تو اینست که بدانی خدا تو را حمایت کن و یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه میان خودش و او نموده و سزا است که تو را از دوزخ نجات دهد و این ثواب در آخرت از او برای تو باشد و در دنیا هم میراث او را ببری در صورتی که خویشاوندی ندارد در عوض اینکه مالت را خرج او کردی و بحق او قیام کردی پس از صرف مالت در آزادی او و اگر مراعات او را نکنی بیم آن میرود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوه الا بالله.

۲۷ - و أما حق کسی که بتو احسان کرده اینست که او را شکر کنی و احساسش را یاد کنی و گفتار خیر در باره او منتشر کنی و میان خود و خدا سبحانه برایش دعاء خالص بکنی زیرا چون این کار را کردی او را در نهان و عیان قدردانی کردی و سپس اگر ت میسر شود باو عوض بدهی و گر نه در صدد آن باشی و خود را بر آن عازم کنی.

۲۸ - و أما حق مؤمن اینست که بدانی تو را بیاد پروردگارت می آورد و ببهراهات دعوت میکند و بهترین کمک کاران تو است بر انجام فریضه ای که خدا بر تو واجب کرده و او را بر این خدمت بمانند کسی که بر تو احسان کرده قدردانی کنی، تو اگر در کار خود درون خانهات بدو بدبینی نباید در کار او که برای خدا است بدبین باشی و باید بدانی که او بی تردید یک نعمت خدا داده است و با نعمت خدا خوشرفتاری کن و خدا را در هر حال بر آن حمد کن، و لا قوه الا بالله.

۲۹ - و أما حق پیشنمازت اینست که بدانی ایلچی میان تو و خدا است و نماینده تو است بدرگاه پروردگارت او از طرف تو سخنگو است و تو از طرف او سخن نگوئی او برایت دعا کند و تو برای او دعا نکنی و او برای تو خواسته و تو برای او نخواستی، و مهم ایستادن برابر خدا و خواهش کردن از او را برایت کفایت کرده و تو برای او کاری نکردی اگر در اینها تقصیری باشد بگردن او است نه تو، و اگر گناهی کند تو شریک او نیستی و او را بر تو برتری نیست او خود را سپر تو کرده و نمازش را سپر نماز تو کرده و باید برای این قدرش را بدانی، و لا حول و لا قوه الا بالله.

۳۰ - و أما حق همنشین اینست که او را بخوبی بپذیری و با او خوشامد بگوئی و در گفتگو با او بانصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او برنگیری و قصدت از گفتن با او فهماندن او باشد و اگر تو رفتی و همنشین او شدی مختاری که هر گاه نمیخواهی برخیزی و اگر او آمده بر تو نشسته اختیار با او است و از جا برنخیز جز با اجازه او، و لا قوه الا بالله.

۳۱ - و أما حق همسایه حفظ او است هر گاه در خانه نباشد و احترام او است در حضور و یاری و کمک باو است در هر حال عیبی از او و ارسی نکن و از بدی او کاوش منما که بفهمی و اگر بدی او را فهمیدی بی قصد و رنج باید برای آنچه فهمیدی چون قلعه محکمی باشی و چون پرده ضخیمی تا اگر نیزه ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند که بر آن پیچیده است، از آنجا که نداند بسخن او گوش مگیر، در سختی او را و امگذار و در نعمت بر او حسد مبر، از لغزشش در گذر و از گناهش صرف نظر کن و اگر بر تو نادانی کرد بردباری کن و بمسالمت با او رفتار کن و زبان دشنام را از او بگردان. و اگر ناصحی با او دغلی کرد جلوگیری کن و با او بخوبی معاشرت کن، و لا قوه الا بالله.

۳۲ - و أما حق رفیق و همصحبت اینست که تا توانی باو احسان کنی و اگر نتوانی لا اقل با انصاف باشی و او را باندازه ای که احترامت میکند احترام کنی و چنانکه ننگه می دارد نگاهش بداری، و در هیچ کرمی بر تو پیشدستی نکند و اگر پیشدستی کرد باو عوض بدهی و تا آنجا که شایدش در دوستی او کوتاهی مکنی، بر خود لازم دانی که خیر خواه و نگهدار و پشت و پناه او باشی در طاعت پروردگار او و کمک او بر خودش در اینکه قصد نافرمانی پروردگارش را نکند سپس بر او رحمت باشی و عذاب نباشی، و لا قوه الا بالله.

۳۳ - و أما حق شریک اگر غایب باشد کار او را بکنی و اگر حاضر است با او برابر کار کنی و بنظر و رأی خود بدون مشورت او تصمیم نگیری و مالش را نگهداری و در آن کم یا بیش خیانت نکنی زیرا بما رسیده است که دست خدا بر سر هر دو شریک است تا بهم خیانت نکرده اند، و لا قوه الا بالله.

۳۴ - و اما حق مال و دارائی اینست که آن را نگیری مگر از راه حلال، و صرف نکنی مگر در جای حلال، و بیجا خرج نکنی و از راه درست آن را بجای دیگر نبری، و چون خدا داده آن را جز براه خدا و آنچه وسیله راه خدا است بکار نبری، و بکسی که بسا قدر دانی از تو نکند با نیاز خودت ندهی، و سزا است که در باره آن ترک طاعت خدا نکنی تا بجای تو میراث بماند برای دیگران، و کمک بوارث کنی که از تو آن را بهتر منظور دارد، در طاعت خدا بمصرف رساند، و غنیمت را او ببرد، بار گناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بدوش تو بماند، و لا قوه الا بالله.

۳۵ - و اما حق بستانکار تو اینست که اگر داری باو بپرداز و کارش را راه بیندازی و غنی و بینبازش کنی و او را ندوانی و معطل نکنی زیرا رسول خدا (ص) فرموده نپرداختن توانگر بدهکاری خود را ستم است، و اگر نداری او را بخشوبانی خوشنود کنی و از او بآرامی مهلت بخواهی و او را بخوشی از خود برگردانی و با اینکه مالش را بردی با او بد رفتاری نکنی زیرا این پستی است، و لا قوه الا بالله.

۳۶ - و اما حق معاشر با تو اینست که او را نفریبی و با او دغلی نکنی و باو دروغ نگوئی و غافلش نسازی و گولش نزنی و برای او کارشکنی نکنی مانند دشمنی که برای طرف خود ملاحظه‌ای ندارد، و اگر بتو اعتماد کرد هر چه توانی برای او بکوشی، و بدانی که مغبون کردن کسی که بتو اعتماد کرده مانند ربا است، و لا قوه الا بالله.

۳۷ - و اما حق طرفی که بتو ادعائی دارد اینست که اگر درست میگوید دلیل او را نقض نکنی و دعوت او را ابطال نکنی، و با خودت طرف شوی و برای او حکم کنی و بی‌شهادت شهود گواه او باشی زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است با او نرمش کنی و او را بتزسانی و بدیش قسم بدهی: و با تذکر بخدا از تندوی او بکاهی و پر و ناروا نگوئی که تجاوز دشمن را از تو برنگرداند بلکه بگناه او گرفتار شوی و شمشیر دشمنی او باین سبب بر تو تیز گردد زیرا سخن بد شرانگیز است و سخن خوب شر برانداز است، و لا قوه الا بالله.

۳۸ - و اما حق طرفی که باو دعوی داری اینست که اگر آنچه ادعا میکنی درست است در گفتگوی برای خروج از دعوی آرام باشی زیرا ادعا در گوش طرف کوبندگی دارد و دلیل خود را با نرمش باو بفهمانی با مهلت و بیان روشن و لطف کامل، و بسبب ستیزی او با قیل و قال دست از دلیل خود برداری تا دلیلت از دستت برود و جبران آن را نتوانی کرد، و لا قوه الا بالله.

۳۹ - و اما حق کسی که با تو مشورت کند اینست که اگر نظر روشنی در کار او داری در نصیحت او بکوشی، و هر چه دانی باو بفهمانی و بگوئی که اگر بجای او بودی آن را بکار میبستی، و این برای آنست که از طرف تو مورد مهر و نرمش باشد زیرا نرمش وحشت را ببرد و سخت‌گیری انس را بوحشت کشاند، و اگر نتوانی باو نظری بدهی ولی کسی را بشناسی که اعتماد برای او داری و برای مشورت خودت او را میبسنی وی را بدان رهنمائی کنی و ارشاد نمائی، و در باره او کوتاهی نکنی و از نصیحت او کم‌نگذاری و لا حول و لا قوه الا بالله.

۴۰ - و اما حق کسی که بتو مشورتی دهد اینست که او را در رأی ناموافقی که بتو دهد متهم نسازی وقتی بدان تو را اشاره کند زیرا در مرحله نظریات مردم جور بجورند و اختلاف دارند و اگر در رأی او بدبینی داری مختاری ولی نبایدش متهم سازی در صورتی که اهل مشورت است و برای اینکه بتو نظر داده و بخوبی وارد شور شده باید از او تشکر کنی، و اگر بدخواه تو رأی داد خدا را حمد کن و آن را از برادرت قدردانی کن، و در مقام باش که اگر روزی با تو مشورت کرد باو پاداش بدهی، و لا قوه الا بالله.

۴۱ - و أما حق کسی که از تو نصیحتی جوید اینست که باندازه استحقاقش و تحملش باو اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که بگوشش خوش آید، و باندازه عقلش با او سخن گوئی زیرا هر عقلی را یک نحو سخن باید که آن را بفهمد و درک کند و باید روشت مهربانی باشد، و لا قوه الا بالله.

۴۲ - و أما حق ناصح اینست که نسبت باو تواضع کنی باو دل بدهی و گوش فرا داری تا اندرز او را بفهمی، و سپس در آن تأمل کنی و اگر درست گفته خدا را بر آن حمد کنی و از او بپذیری، و نصیحت او را قدر بدانی، و اگر درست نگفته باو مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که در خیر خواهی تو کوتاهی نکرده جز اینکه خطا کرده مگر اینکه در نظر تو مستحق تهمت باشد که بهیچ سخن او اعتناء مکن در هر حال، و لا قوه الا بالله.

۴۳ - و أما حق کبیر اینست که سن او را احترام کنی و اسلامش را تجلیل نمائی اگر از اهل فضیلت در اسلام باشد باینکه او را مقدم دانی، و با او ظرفیت نکنی و در راه جلو او نروی و از او پیش نیفتی و باو نادانی نکنی و اگر بتو نادانی کرد تحمل کنی و او را گرامی داری برای حق مسلمانی و سن او، زیرا حق سن باندازه مسلمانیست، و لا قوه الا بالله.

۴۴ - و أما حق خردسال مهرورزی باو است، و پرورش و آموزش و گذشت از او، و پردهپوشی و نرمش با او، و کمک او و پرده پوشی خطاهای کودکی او زیرا آن سبب توبه است، و مدارا کردن با او و تحریک نکردن او زیرا که این بر شد او نزدیکتر است.

۴۵ - و أما حق سائل اینست که اگر صدقه آماده داری باو بدهی، و نیاز او را بر طرف کنی و برای رفع فقر او دعاء کنی، و بخواست او کمک کنی، و اگر در صدق او شک کنی و او را متهم بدانی ولی بدان یقین نداری بسا که شیطان برایت دامی نهاده و میخواهد تو را از بهره‌ات باز دارد، میان تو و تقرب پیروردگارت حایل شود. او را بحال خود واگذار و بخوشی جواب کن و اگر هم با این حال باو چیزی بدهی کار بجائی است.

۴۶ - و أما حق کسی که از او چیزی خواهند اینست که اگر چیزی داد با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد، و اگر نداد او را بخوشی معذور دار و باو خوشبین باش و بدان که اگر دریغ کرد مال خود را دریغ کرده، و نسبت بمال خود ملامتی ندارد و اگر چه ظالم باشد زیرا انسان ظلم کفار است.

۴۷ - و أما حق کسی که وسیله شادی تو شده اینست که اگر مقصود او شادی تو بوده خدا را حمد کنی و او را شکر کنی باندازه‌ای که سزد، و او را پاداش بدهی و در مقام عوض باو باشی، و اگر مقصود او نبوده خدا را حمد کنی و شکر کنی و بدانی که از اوست و او مایه شادی تو شده و او را بعنوان اینکه یکی از اسباب نعمت خدا برای تو شده دوست بداری، و خیر او را بخواهی زیرا اسباب نعمتها برکت است هر جا باشند و اگر چه او قصد نداشته باشد، و لا قوه الا بالله.

۴۸ - و أما حق کسی که از قضا بتو بدی کرده اینست که اگر عمدی کرده بهتر است از او درگذری تا کدورت ریشه کن شود، و با این گونه مردم بادب رفتار کرده باشی زیرا خدا میفرماید (۴۱- الشوری) و هر آینه کسی که باو ستم شده و انتقام جوید مسئولیتی ندارد- تا آنجا که- این از کارهای پا بر جا و درست است- و خدا عز و جل فرموده (۱۲۶- النحل) اگر کیفر دادید بهمان اندازه باشد که زخم خوردید، و اگر صبر کنید و بگذرید برای صابران بهتر است، این در عمد است، و اگر بدی



او تعمد نباشد با تعمد در انتقام باو ستم مکن تا او را عمدا ببیدی عوض داده باشی بر کار خطا و با او تا توانی نرمی و ملاحظت کنی، و لا قوه الا بالله.

۴۹ - و أما حق اهل ملت تو بطور عموم حسن نیت و مهربانی بهمه و نرمش با کردارشان و تألیف قلب و اصلاح آنها است و تشکر از خوشکردارشان بخودش و تو، زیرا بخودش هم که خوبی کند بتو کرده چون از آزار تو خودداری نموده، و زحمت بتو نداده و خودش را حفظ کرده پس برای همه دعا کن و همه را یاری کن و از هر کدام نسبت بخود مقامی منظور دار بزرگتر را پدر خود بدان و خرد سال را فرزند و میانه حال را چون برادر و هر کدام نزد تو آمدند با لطف و رحمت از آنها دلجوئی کن و با برادرت بحقوق برادری رفتار کن.

۵۰ - و أما حق اهل ذمه حکمش اینست که از آنها بپذیری آنچه را خدا پذیرفته، و آن ذمه و عهده که خدا برای آنها مقرر داشته بآن وفادار باشی و آنها را بدان حواله کنی در آنچه خواهند و بدان مجبورند و در معامله با آنها بحکم خدا عمل کنی و بمراعات اینکه در پناه اسلامند و برای وفاء بعهد خدا و رسولش بآنها ستم نکنی زیرا بما رسیده که فرمود: هر که بمعاهدی ستم کند من طرف او و خصم او باشم، از خدا بپرهیز، و لا حول و لا قوه الا بالله.

این پنجاه حق است در گردنت که در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و لازمست بر تو رعایت آنها و کوشش برای ادای آنها و استعانت از خدا جل ثناؤه بر این کار و لا حول و لا قوه الا بالله و الحمد لله رب العالمین.

\*\*\*\*\*

پایان